

بقلم : دکتر خیامپور

معلم زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات تبریز

(بقیه از شماره گذشته ص ۱۴)

غلط مشهور

(ش)

شائق - این کلمه را اغلب بمعنی «مشتاق» استعمال کنند چنانچه گویند :
«بزیارتان شائق بودم» ؛ ولی این استعمال برخلاف نص لغت است و در
زبان عربی بجای آن «مشتاق» و «مشوق» (بروزن «مقول») را بکار
میرند و «شائق» کسی را گویند که شخص بدیدن او مشتاق باشد (۱)
شبهت - نه خود و نه فعل مجرد آن هیچیک در لغت نیامده است و در زبان
عربی بجای آن کلمه «مشابهت» را استعمال کنند (۲)

(۱) بطرس بستانی در «محیط المحيط» گوید : «شاقنی الحب الیه بشوقنی شوقا
هاجنی و حملنی علی الشوق فهو شائق وانا مشوق» . و صاحب «المنجد» گوید : «شاقه
یشوقه شوقا الحب الی زید : هاجه فهو مشوق وزید شائق» و عبدالرحمن بن عیسی
همدانی در کتاب «الالفاظ الکتبیه» ، بیروت ، ۱۸۹۸ ص ۱۴۹ گوید «الاشتیاق فعل
المحتاج والشوق فعل الهائج»

(۲) - «قاموس» ، صحاح

شجاعت - بمعنی دلیری که بضم اول شهرت دارد بفتح است (۱) .
 شجریه - در تعبیر «حروف شجریه»، یعنی حرفهای ش و ض و ج که اغلب
 بفتح شین و جیم بروزن «حجریه»، تلفظ کنند بسکون جیم است و «شجر» بر
 وزن «زجر»، یکی از مخرجهای دهان است که حروف مزبور بدانجا منسوب
 میباشد (۲) .

شجعان - جمع «شجاع» که بعضیها بفتح شین تلفظ کنند در اصل بکسر یا
 ضم آن است (۳) .

شحنه - (داروغه) که بفتح اول شهرت دارد بکسر است (۴) .
 شراء - (معنی خرید) نیز که بفتح شین شهرت دارد بکسر است (۵) .
 شراکت - از مصدرهای ساختگی است و در زبان عربی بجای آن «مشارکت»
 و «شرکت» بروزن «هجرت» استعمال میشود (۶) .

شراین - جمع «شریان» بدو یاء است ولی بعضیها یاء اول را بهمزه تبدیل
 کنند و «شراین» گویند و آن برخلاف قواعد زبان عربی است (۷) .
 و همچنین است استعمال «معائیر» (۸) در «معایر» و «معائب» (۹) در «معایب»
 و «مشائخ» (۱۰) در «مشایخ» و «علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

(۱) «محیط المحيط»

(۲) «قاموس»، «اونیانوس»، «لسان العرب».

(۳) «صحاح»، «قاموس» .

(۴) «محیط المحيط»

(۵) «محیط المحيط»

(۶) «محیط المحيط»

(۷) «شافیه»، باب الاعلال .

(۸) «المعجم فی معاییر اشعار المعجم» (طهران، ۱۳۱۴ شمسی)، صفحه اول .

(۹) «الحیوان» (مصر، ۱۳۲۵)، جلد اول، صفحه اول .

(۱۰) «قاموس الامکنه و البقاع» (مصر، ۱۳۲۴)، صفحه ۶۷ .

ش- ربه - بمعنی یک جرعه آب بضم شین است (۱) ولی معمولاً بفتح تلفظ کنند چنانکه روضه خوانان در عبارت «اسقونی شربة من الماء» که از قول حضرت حسین علیه السلام نقل کنند آنرا مفتوح خوانند.

ش-رطه- در امثال این بیت حافظ:

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه بر خیز باشد که باز بینیم دیدار آشنارا
که بمعنی باد موافق است و معمولاً بطای مؤلف و بروزن «غرفه» نوشته و خوانده میشود و در بادی نظر تصور میشود که عربی است بنا به تحقیق استاد علامه آقای قزوینی در مقالهای که بعنوان «باد شرطه» در مجله «یادگار» مرقوم فرموده اند عربی نیست و باغلب احتمال باید از یکی از زبانهای مختلف ملل متعددی که از قدیم در سواحل بحر هند ما بین خلیج فارس و هندو سیلان و جاوه و چین و جزائر بی شمار بحر مذکور ساکن بوده اند گرفته شده باشد و اصل املای کلمه نیز بتای نقطه دار بوده است نه بطاء مؤلف و بفتح شین بوده است نه بضم آن و در آخر آن بجای هاء مخفی الف بوده است گرچه گاهی بهاء نیز مینوشته اند (۲).
شور- بروزن «غفور» در لغت نیامده و بجای آن «شرب» براء مشدد مانند «صدیق» استعمال شده است (۳).

شعبده - بشین مضموم و دال بی نقطه در اصل «شعبده» بشین مفتوح و ذال نقطه دار است که گاهی نیز باء آن را با او تبدیل کنند و «شعوده» گویند (۴).
شفاء - که اغلب بفتح شین تلفظ کنند بکسر است (۵).

(۱) صاحب «تاج العروس» گوید: «و الشربة بقدر الری من الماء كالحوه و الغرفة واللقة».

(۲) رجوع شود بمجله «یادگار»، سال چهارم، شماره اول و دوم، ص ۶۳-۶۸.

(۳) «قاموس»، «اقراب الموارد»

(۴) «المصباح المنیر»، «منتهی الارب»، «قاموس»

(۵) «محیط المحيط»

شفاهی - نیز بکسر شین و منسوب به شفاه است که مصدر «شافه» باشد (۱)
ولی بعضیها بفتح تلفظ کنند.

شفقت - که بعضیها بتشدید قاف خوانند در اصل «شفقت» بوزن «حرکت»
است که اسم مصدر «اشفاق» باشد (۲). حافظ گوید:

اشك من رنگ شفق یافت ز بیماری یاز طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد.

ولی در شعر بررسی اعم «شفقت» بسکون «عائدانند» رحمت «سهمان» میشود
پیش از آنکه بکار آید.

گرچه پس سر سر ز من شفقت من باز سر ز من
و نیز گوید:

صبح چو در گریه من بنگریست بر شفق از شفقت من خون گریست.

شکوه - بوزن «کسوه» که بمعنی شکایت و تظلم استعمال میشود از مصدرهای
ساختگی است و در عربی بجای آن «شکایت» و «شکوی» بوزن «فتوی»
گویند (۳).

شل - بوزن «یل» که بمعنی دست و پای از کار افتاده استعمال میشود در
اصل «شل» بتشدید لام است که مصدر «شلت یده» (از باب «علم») و بمعنی
از کار افتادن دست باشد و چنین دستی را «شلاء» بوزن «غراء» و صاحب
آنرا «اشل» بوزن «اغر» گویند (۴). ولی این استعمال در شعر
فارسی نیز هست چنانکه سعدی گوید:

برو شیر درنده باش ای دغل مینداز خود را چو روباه شل
وانوری گوید:

(۱) «اقرب الموارد»

(۲) «محیط المحيط»، «جمع البحرین».

(۳) - «اقرب الموارد»

(۴) - «محیط المحيط»

پای اقبال جهان سوی بداندیش تولنک دست آسیب فلک سوی نکو خواه توشل.
شلاله - (آبشار) که معمولاً بتخفیف لام تلفظ میشود در اصل بتشدید آن
است بروزن و علامه (۱).

شاخته - که در فارسی بمعنی زن بیشرم و زبان دراز استعمال میشود باغلب
احتمال در اصل «سلیطه» بروزن «خریطه» است (۲).

شماه (دستنبو) نیز مانند «شلاله» بتشدید میم است (۳) ولی معمولاً
بتخفیف تلفظ کنند.

شور - بروزن «قول» که بمعنی «شوری» و «مشورت» استعمال کنند درست نیست
و آنرا معانی دیگری است (۴).

شوری - بمعنی «مشورت» بضم شین است (۵) ولی اغلب آنرا «شورا» بروزن
«غوغا» تلفظ کنند.

شیء - (بمعنی چیز) در رسم خط مانند «بطء» است یعنی همزه آن
بی کرسی و مجزا از یاء نوشته خواهد شد و بعد از شین هم دندانها
نخواهد داشت. و اینکه بعضیها آنرا بشکل «شیئی» و یا «شی» مینویسند
برخلاف رسم خط است «شیاء» نیز که منتهوب کلمه «شیء» است برای همزه دندانها
نخواهد داشت و بشکل «شیاء» نوشته خواهد شد نه بصورت «شیئا» (۶)

(* ص *)

صاف - در اصل «صافی» است که اسم فاعل «صفا یصفو» باشد و «صاف» و «صافی»
هر دو در شعر فارسی آمده است. حافظ گوید:

(۱) - «محیط المحيط»

(۲) - رجوع شود به «بهار عجم»، «محیط المحيط»، «المعابح المنیر»

(۳) - «محیط المحيط»

(۴) - «محیط المحيط»

(۵) - «محیط المحيط»

(۶) رجوع شود به «کتاب الکتاب» تالیف ابن در سنویه، بیروت، ۱۹۲۷، ص ۱۶

و «شرح نظام»، طهران، ۱۳۱۱، ص ۲۱۳.

کنون که در کف گل جام باده صاف است بعد هزار زبان بلبش دراو صاف است
و نیز گوید :

ساقی که جامت از می صافی تهی مباد چشم عنایتی بمن درد نوش کن.
صبح - بفتح صاد وحاء مشدد که بمعنی امضا و تصدیق استعمال میشود چنانکه
گویند : « فلانکس بمعامله مزبور صبح گذاشت، فعل ماضی، « یصبح، است (۱)
و از صبح ذلک، و امثال آن مخفف شده است. خاقانی گوید :
توقع خاقان از برش از صبح ذلک زیورش کوئی ز جودش، رش گنجی است پیداریخته.
و اینکه اغلب آنرا بشکل « صبحه، « بروزن « عده، می نویسند درست
نیست .

صحت - (معنی تندرستی) که بعضیها بفتح صاد تلفظ میکنند در اصل بکسر آن است
(۲) .

صدمه - در اصل بفتح صاد و سکون دال است بر وزن « حمله، (۳) ولی بعضیها بفتح هر دو
تلفظ کنند.

صراحة - بمعنی « آشکارا، که بحال نصب است در آخر الف نخواهد داشت.
و اینکه بعضیها « صراحتاً، بالف مینویسند برخلاف رسم خط است زیرا تا آن
آن زاید است و در حال وقف بهاء تبدیل میشود.

و همچنین است « بفته، « عجاله، « غفلة، « مقدمة، « ندره، « نسبة،
و امثال آنها. برخلاف « موقتا، و نظائر آن که تا اش اصلی است و
بالف باید نوشته شود.

صلاحیت - این کلمه را که معمولاً بتشدید یاء تلفظ کنند بجز بطرس بستانی

(۱) - بطرس بستانی در « محیط المحيط » گوید : « صحیح المريض تصحیحاً ازال مرضه و الکتاب

ازال سقطه و کتب علیه صح و هی کلمة یستعملها الکتاب فی آخر ما یکتبونه لتصحیحه ».

(۲) - « قاموس »

(۳) - « محیط المحيط »

دیگران بتخفیف نوشته‌اند (۱).

صماخ - بمعنی سوراخ گوش بکسر است (۲) ولی اغلب بضم تلفظ کنند.
صمت - بضم صاد را که در کتب لغت بفتح ضبط شده است (۳) نمیتوان جزو غلطهای
مشهور شمرد زیرا که بعضیها آنرا نیز نقل کرده‌اند (۴).
صمیم - بمعنی خالص و مخلص در آخر یاء ندارد (۵) ولی معمولاً با آخر
آن یاء بیفزایند چنانکه گویند «فلانی دوست صمیمی من است».
صمدی - بعضی کتبی که بر روی آن نشانی از کتیبه‌ها در آن دیده می‌شود
در اصل صمدلی است. پسین بوده که منسوب به صمد (صمدی) یعنی کتبی (۶)
باشد. زیرا در قدیم کفش پادشاهان را بر آن می‌گذاشتند و بعد از بری
نشستن بر روی آن اختصاص یافته است (۸).

ولی نباید توهم کرد که صمدلی، بصاد جزو غلطهای مشهور است؛

(۱) - صاحب «تاج العروس» گوید: «وصلاحیة الشی مخذفة كطواعة ولیس فی كلامهم
فعالیة مشددة كذا نقلوه».

(۲) - «المصباح المنیر»، «قاموس» تفرنگی

(۳) - «محیط المعیط»، «الصراح من الصحاح»

(۴) - صاحب «تاج العروس» گوید: «الصمت بالفتح كما يفهم من اطلاقه
والصمت بالضم كما نقله ابن منظور فی اللسان وعیاض فی المشارق ... السكوت».

(۵) - «قاموس»

(۶) - بلاتین «sandalium»

(۷) عنصری گوید: گرفتم بجائی رسیدی زمال که زرین کنی سندل و چاچله
(چاچله نوعی از کفش است).

(۸) رجوع شود به «برهان جامع»، «فرهنگ رشیدی» و «بهار عجم»
استاد معظم آفای ملک الشعرای بهار «صمدلی»، راجز و لغات سی شمرده‌اند
که از روسی و اتربیسی و غیره داخل زبان فارسی شده است (سبک‌شناسی، جلد اول،
ص ۲۸۱) و ابن مهنا آنرا در ضمن لغت‌های مفعولی ذکر کرده است رحلیة
الإنسان و حلیة اللسان، استانبول، ۱۳۳۸ - ۱۳۴۰، ص ۲۲۰).

زیرا «سندل» را «عربی» و «سندله» گویند (۱) و بنا بر این «سندلی» بصاد نیز درست است. «سندلی» در زبان عربی کفش فروش را گویند (۲).
صنوبر - که معمولاً بضم نون تلفظ میشود در اصل بفتح نون است بروزن «سفرجل» (۳).

صیت - (بمعنی آوازه) که بعضیها بفتح صاد تلفظ کنند بکسر است و بعلت همین کسره است که واو عین بیاء تبدیل یافته است (۴).
صیقل - بروزن «حیدر» که معمولاً بمعنی جلاء استعمال کنند و مثلاً گویند: «آینه را صیقل دادم» در لغت بمعنی جلاء دهنده و زداینده است (۵) چنانکه باین معنی در فارسی هم آمده است. مسعود سعد گوید:
بی فسان ابر تیره صیقل وار زنگ تیغ از مجره بزداید
در عربی بجای آن کلمه «صقال» بروزن «کتاب» را که اسم مصدر «صقل» است بکار برند (۶) و در شعر فارسی آن هم هست. همگرشیرازی گوید:

از مالشی که یافت دلم روشنی گرفت روشن شود هر آینه آینه از صقال.

(۱) - «المصباح المنیر»، و «الافصح»، فی فقه اللغة، تألیف عبدالفتاح

العمیدی و حسین یوسف موسی، قاهره، ۱۹۲۹، ص ۱۸۱

فیومی گوید: «و العندلة كلمة اعجمية وهي شبه الخف ويكون في نعله مسامير و تصرف الناس فيه فقالوا تصندل اذا لبس العندلة كما قالوا اتمسك اذا لبس المسك والجمع صنادل».

(۲) - «السامی فی الاسامی»، (الباب الثامن).

(۳) - «المصباح المنیر»

(۴) - «قاموس»، «الصراح من الصحاح»

(۵) - «قاموس»، «الصراح من الصحاح»

(۶) - «اقرب الموارد»

ولی «صیقل» بمعنی جلاء و زدودن و یا آلت آن مخصوص بزبان عامه نیست بلکه در ادبیات هم سابقه دارد (۱) سعدی گوید:

آهنی را که موریا نه بخورد نتوان برد از او بصیقل زنگ

* (ض) *

ضبطا .. بروزن «صراف» در لغت نیامده و از کلمات ساختگی است مانند «ثبات» و «حراف» چنانکه هر یک در جای خود گذشت.

ضجرت - که اغلب بفتح ضاد تلفظ کنند بضم است (۲).

ضخیم - بمعنی کلفت که بروزن «سقیم» معمول است در اصل «ضخم» بروزن «سهل» است (۳).

منوچهری گوید:

بر او گردنی ضخیم چون ران پیل کف پای او گرد چون اسپری.

ضرغام - در اصل بکسر ضاد است (۴) ولی بفتح تلفظ کنند.

ضمد - نیز بکسر است (۵) ولی بفتح خوانند.

* (ط) *

طرف - بنی مقدار که اغلب بسکون راء بروزن «ظرف» تلفظ کنند در اصل بفتح آن است (۶).

(۱) - صاحب «منتخب اللغات»؛ گوید: «و تحقیق آن است که صیقل صیغه

صفت است بمعنی زداینده زنگ لیکن آلت زدودن را نیز بمجاز زداینده زنگ توان گفت چنانکه کاره را قاطع گویند و از این جهت صیقل کننده را صیقلی نیز گویند».

(۲) - «قاموس»

(۳) - «صحاح»، «المصباح المنیر»، «مجمع البحرین»

(۴) - «قاموس»

(۵) - «محیط المحيط»

(۶) - «اقرب الموارد»

طرفة العیز - که معمولا بضم طا، تلفظ کنند بفتح آن است (۱).
 طلايه - (بمعنی پیشرو لشکر) از « طلائع ، جمع « طلیعه ، تحریف شده
 و استعمال آن در نظم و نثر فارسی شایع است. منوچهری گوید :
 آری هر آنکهی که سپاهی شود بحرب زاول بچند روز بیاید طلايه دار
 و معزی گوید :

نماز شام شب عید چون طلايه ماه بر آمد از فلک و نور شمع روز بکاست.
 طلسم - که معمولا بکسر اول و دوم تلفظ میشود در اصل بکسر اول و فتح
 نانی است مانند « قطر ، (۲).
 طنبور - که بفتح تلفظ میشود بضم است (۳).
 طواف - بمعنی دوره گرد صیغه مبالغه است از « طاف یطوف ، و اغلب آنرا تحاف ،
 گویند.

طیء - که نام قبیله ای از قبایل عرب است بیاء مشدد مکسور و همزه ای در
 آخر است بروزن « سید ، و نسبت بر آن « ضائی ، است مانند « غائی ،
 و چنانکه صاحب « تاج العروس ، گوید گاهی همزه آنرا حذف کنند و
 « طی ، گویند بروزن « حی ، ولی در زبان فارسی تاء را نیز مخفف
 سازند چنانکه سعدی گوید :
 بلا جوی را ما بنی طی گرفتیم بکشتن جوانمرد را پی گرفتیم

☆ (ظ) ☆

ظلام - بمعنی تاریکی بفتح ظاء است (۴) و لسی بعضیها بقیاس « ظلمت ، بضم تلفظ کنند

(۱) - « صحاح ،

(۲) - « اقرب الموارد ،

(۳) - « المصباح المنیر ، صاحب « قاموس ، گویند : « اصله دنیة بره
 شبه بالیة الحمل ،

(۴) - « محیط المحيط ،

* (ع) *

عاقبة الامر - بمعنی سرانجام و در آخر کار که معمولا بضم تاء تلفظ میشود بفتح آن است زیرا ترکیبی است که از زبان عربی عینا نقل شده و در آنجا بسبب ظرفیت منصوب است .
و همچنین است « آخر الامر » که بفتح راء است نه بضم آن . حافظ گوید :

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد ، حالیا فکر سبو کن که پرازباده کنی .
عامی - بمعنی جاهل و بیسواد که به تخفیف میم تلفظ میشود در اصل « عامی » بشدید میم است ولی در شعر فارسی نیز به تخفیف استعمال شده چنانکه در این رباعی که ببایزید بسطامی منسوب است :

ای عشق تو کشته عارف و عامی را سودای تو گم کرده نکو نامی را
ذوق لب میگون تو آورده برون از صومعه بایزید بسطامی را .
عبد العلی - که اسم خاص است در اصل « عبد علی » است بدون الف و لام ، زیرا « علی » خود اسم خاص است و الف و لام بر آن داخل نشود . برخلاف « عبد الحسین » که « الحسین » اصلا الف و لام دارد .

عبرانی - (زبان یهودی) که بعضیها بفتح عین و با تلفظ کنند بکسر عین و سکون باء است (۱) .
عجز - بمعنی ناتوانی که بعضیها بکسر اول تلفظ کنند بفتح است (۲) .
عدل - بمعنی يك لنگه بار که بفتح اول شهرت دارد بکسر است (۳) .

(۱) - « اقرب الموارد »

(۲) « محيط المحيط »

(۳) - « اقرب الموارد »

این قیبه در « ادب الکتابی » (مصر، ۱۳۴۶) ، ص ۲۲۸ گوید :

« وعدل الشيء بفتح العين مثله . قال الله سبحانه و تعالی او عدل ذلك صیاما و عدل الشيء بکسر العين زنته » .

عذار - بمعنی گونه و عارض که اغلب بضم اول تلفظ کنند بکسر است (۱).
عذراء - بمعنی دوشیزه که بروزن کبری، شهرت دارد و عذراء، بروزن و بیضاه
است (۲).

عراق - که معمولاً بفتح اول تلفظ کنند در اصل «العراق» بکسر اول است (۳).
عرق النساء - که بکسر نون و الف ممدوده شهرت دارد (۴) در اصل بفتح نون و
الف مقصوره است (۵).

عرد، عین - که بفتح اول شهرت دارد بکسر است (۶).
عزالت - بمعنی گوشه نشینی که بمعنیها بکسر اول تلفظ کنند بضم است.
و آن اسم مصدر و اعتراف است مانند «فرقت» از «افتراق» (۷).
عزیمت - که معمولاً بمعنی مسافرت استعمال میکنند در لغت بمعنی آهنگ
و اراده و افسون و دعا است (۸).
و «اعزام» نیز که بمعنی روانه کردن بکار میبرند اصلاً در لغت موجود
نیست.

عسجد - که بضم جیم تلفظ کنند بفتح آن است (۹).

(۱) - «محیط المحيط»

(۲) - «المصباح المنیر»، «محیط المحيط»

(۳) - «قاموس»، «محیط المحيط»

(۴) - احمد بن فارس در کتاب «المصاحی» (مصر، ۱۹۱۰)، ص ۳۹

گوید: «والباب الرابع مافیة لفة واحدة الا ان المولدين غيروا افسار التنتهم بالخطأ
جارية نحو قولهم اصرف الله عنك كذا... و عرق النساء بکسر النون و ما اشبهها».

(۵) - «قاموس»، «المصباح المنیر»، «ادب الکاتب»، (مصر، ۱۳۴۶)

ص ۲۲۱

(۶) - «محیط المحيط»

(۷) - «المصباح المنیر»، «محیط المحيط»

(۸) - «اقرب الموارد»

(۹) - «محیط المحيط»

- عسکر - که معمولاً بکاف فارسی تلفظ کنند بکاف عربی است (۱).
- عضلات - معمولاً بضمضاد تلفظ میشود ولی در اصل بفتح آن است که جمع «عضلة» باشد مانند «ثمره و ثمرات»، (۲).
- عطر - که بفتح اول تلفظ کنند بکسر است (۳).
- عطوفت - در اصل «عطوف» بدون تاء است مانند «جلوس»، (۴).
- عفاف - بمعنی پاکدامنی بفتح اول است (۵) نه بکسر آن.
- عقب - بمعنی پاشنه و دنبال که معمولاً بفتح اول و دوم تلفظ میشود در اصل بفتح اول و کسر دوم است (۶).
- علاج - که اغلب بفتح اول تلفظ میشود بکسر است. و آن مصدر «عالج» است مانند «معالجه»، (۷).
- علاوه - نیز که اغلب بفتح تلفظ میشود بکسر است (۸).
- علی حده - که بعضیها بتشدید دال تلفظ کنند به تخفیف آن است.
- عمامه - که بعضیها بتشدید میم و برون «علامه» تلفظ کنند «عمامه» بکسر عین و تخفیف میم است (۹) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ناضر خسرو گوید:
مرا بر سر عمامه خز ادکن بزد دست زمان خوش خوش بصابون

(۱) - مطرزی در «المغرب»، گوید: «العسکر تعریب لشکر».

(۲) - «محیط المحيط».

(۳) - «قاموس».

(۴) - «محیط المحيط».

(۵) - «أقرب النوارد».

(۶) - «محیط المحيط».

(۷) - «محیط المحيط».

(۸) - «المصباح المنیر» «محیط المحيط».

(۹) - «محیط المحيط».

ونظامی گوید:

بر رسم عرب عمامه در بست با او بشراب ورود بنشست.
 عمان - در « بحر عمان » و امثال آن بتخفیف میم است بروزن « غراب »
 و « عمان » بفتح عین و تشدید میم مانند « شداد » اسم شهری است در
 شام (۱).

ولی اغلب « عمان » مخفف را بتشدید استعمال کنند و این استعمال در شعر فارسی
 نیز هست چنانکه جمال بدین اصفهانی گوید:
 نظم گهر گیر تر گفته خورد سر بسر کس گهر بزبیر سود باز عمان برد؛
 و خاقانی گوید:

از سحاب فضل و اشک حاج و آب شعر من بر گها ز ابر که های بحر عمان دیدماند.
 عمومیت - اگر از لفظ « عمومی » گرفته شود اشکالی نخواهد داشت ولی
 اگر از « عموم » باشد اشکال ساختن مصدر از مصدر وارد خواهد بود
 چنانکه در « اسلامیت » و « امنیت » و « جدیت » گذشت.
 عناصر - که بعضیها بقیاس مفرد آن بضم صاد تلفظ کنند بکسر آن
 است.

عنفوان - که اغلب بفتح فاء تلفظ میشود بضم آن است (۲).
 عنقاء مغرب - (سیمرغ) که اغلب بمیم مفتوح تلفظ کنند بمیم مضموم است
 مانند « محسن » (۳).

عناب - بمعنی میوه معروف که معمولا بفتح اول و بروزن « شداد »
 تلفظ کنند بضم اول است، و « عناب » بفتح انگور فروش را گویند (۴).

(۱) - « معجم البلدان » « اقرب الموارد »

(۲) - « محیط المحيط »

(۳) - « محیط المحيط »

(۴) - « تاج العروس »

عور - بروزن « سور » که در فارسی بمعنی لغت و برهنه استعمال میشود در عربی جمع « اعوز » است و بجای آن لفظ « عریان » را بکار برند. ولی « عور » در شعر فارسی نیز بهمان معنای معمول استعمال شده است چنانکه نظامی گوید :

یاری دوسه از پس افتاده چون او همه عور و سر گشاده.

- عریان - که اغلب بفتح اول تلفظ کنند بکسر آن است مانند « عنب » (۱) .
 عیار - بمعنی اندازه نیز بکسر است نه بفتح (۲) .
 عیان - نیز که بفتح اول تلفظ کنند بکسر است (۳) .
 عیان - نیز بکسر است ، و آن مصدر « عین » است مانند « معاینه » (۴) .
 عید - نیز بکسر اول است نه بفتح آن و بناسبت همین کسر است که
 واو عین الفعل بیاء تبدیل یافته است (۵) .

(۱) - « اقرب الموارد »

(۲) - « اقرب الموارد »

(۳) - « محیط المحيط »

(۴) - « المصباح المنیر »

(۵) - « محیط المحيط »

